

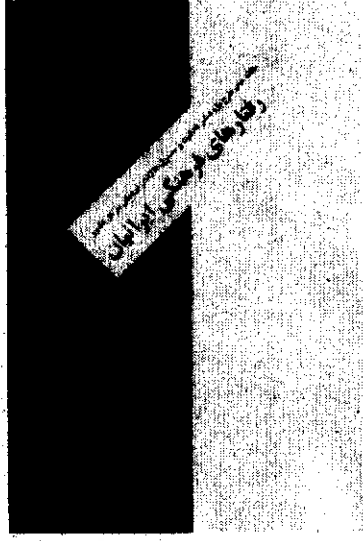
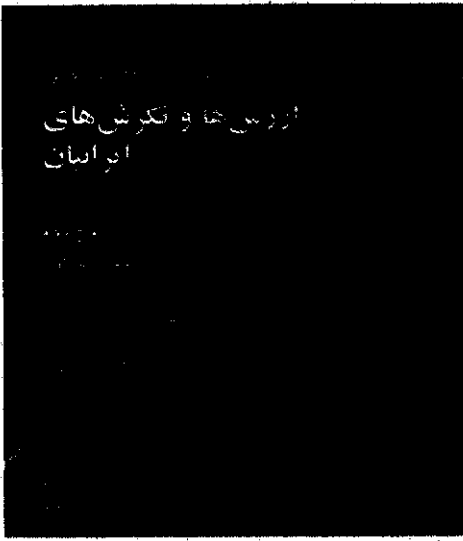
# رونق اقتصادی، پیامد دموکراسی

گفت‌وگو با عباس عبدی



همان‌طور که می‌دانیم در نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری تحولات جدیدی رخ داد که اظهار نظرهایی نیز در پی داشت. این دوره از انتخابات با ویژگی‌های متفاوتی که داشت بسیاری از صاحب‌نظران را شگفت‌زده کرد. عده‌ای گفتند این انتخابات و نتایج آن عمدتاً محصول اراده سازمان‌یافته یک سازمان اثرگذار بوده که در درجه دوم از شمارهای طبقاتی نیز برخوردار بوده است؛ عده‌ای دیگر بر این باور بودند که ویژگی طبقاتی شمارها عامل عمده می‌باشد؛ فقر در برابر غنا، کوخ در برابر کاخ، نو در برابر کهنه، جوان در برابر پیر، غیرروحانی در برابر روحانی و مذهبی در برابر لیبرال بی‌بندوبار و در کنار این شمارهای طبقاتی یک سازمان اثرگذار نیز به این جریان کمک کرده است. این شمارها بر مبنای آماری به وجود آمده که هفتاد درصد مردم ایران را زیر خط فقر دانسته است. آقای هاشمی رفسنجانی در بیانیه ۲۹ خرداد خود سه بار به عبارت "هدایت سازمان‌یافته آرا" اشاره کرد. آقای کروبی نیز علاوه بر آن، در مورد شمارش و انتقال آرا انتقاد داشت. "هدایت سازمان‌یافته آرا" می‌تواند به مقدمات انتخابات، خود انتخابات و نتایج آن ربط پیدا کند. آقای رفسنجانی نتایج انتخابات را پذیرفت، اما معتقد بود باید کاری کرد که در آینده "هدایت سازمان‌یافته آرا" آن هم با صرف بودجه بیت‌المال و تخریب‌های کوه‌شکن تکرار نگردد.

با توجه به این که دیدگاه‌های دیگری هم وجود دارد، از شما که پژوهشگر و محقق مسائل اجتماعی هستید، تقاضا داریم که تحلیل خود را در این باره بفرمایید.



و نهادهای اجتماعی اشتباهاتی داشته‌اند؟ یا چنانچه برخی می‌گویند آیا عملکردها درست بوده اما تخلفات زیاد بوده است؟ گفتنی می‌شود نتایج این انتخابات با نظر سنجی‌های علمی مفایرت داشته، به نظر شما حلقه مفقوده کجاست؟ نظر سنجی‌ها غلط بوده یا یک پدیده پیش‌بینی نشده خاص وارد معادله شده است؟

من سعی می‌کنم نخست به موضوع نظر سنجی‌ها و تخلفات انتخاباتی بخصوص در دوره اول بپردازم. در اوایل اردیبهشت طی مقاله‌ای که نوشته بودم توضیح دادم در شرایط کنونی ایران نظر سنجی‌های موجود معتبر نیستند البته بعضی نتایج احتمالی را بدون نظر سنجی هم می‌توان پیش‌بینی کرد. مثلاً این پیش‌بینی که آقای هاشمی در طول زمان وحشی انتخابات نسبتاً ثابت خواهد بود. چرا که مردم نسبت به آقای هاشمی دیدگاه بسلی یا آینه‌ای مشخصی دارند و سیر جریان امور در کوتاه‌مدت، دیدگاه آنان را نمی‌تواند چندان تغییر دهد. چرا که این دیدگاه طی دو یا سه دهه شکل گرفته است. نظر سنجی‌ها نشان می‌داد که رویکرد به هاشمی حدود ۲۰ الی ۳۰ درصد بود. اما به اعتقاد من این نظر سنجی هم علمی نیست، چرا که یک نهاد علمی جدی مستقل از قدرت نداریم که روی این پدیده کار کند. البته این دلیل اصلی عدم اعتبار نظر سنجی‌ها نبود.

**البته گرچه نظر سنجی‌ها جواب دقیق نمی‌دهد، ولی این طور هم نیست که بی ارتباط با واقعیت به دست آمده باشد**

انتخابات اخیر را می‌توان از چند بعد بررسی کرد. اگر بخواهیم همه این موارد را یکجا بررسی کنیم، بحث گسترده‌ای می‌طلبند و بحث اندک نیز حق مطلب را ادا نخواهد کرد. از یک نگاه، می‌توان رفتار سیاسی کنشگران را تحلیل کرد که آیا رفتار آنها درست بوده است یا نادرست؟ از نگاه دیگر در این انتخابات، می‌توان روی این نکته متمرکز شد که این انتخابات در سطح کلان چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ مشارکت و یا عدم مشارکت چه معنایی دارد؟ و یا از نگاهی دیگر سلامت انتخابات را بررسی کنیم و از سوی دیگر به تحلیل نتایج انتخابات بپردازیم. گرچه این چهار محور با هم هم‌پوشانی دارند، اما باید مشخص شود که در این فرصت کوتاه، به کدام مورد می‌خواهیم بپردازیم.

از آنجا که آقای هاشمی ۲۷ سال است که در قله نظام جمهوری اسلامی فعال بوده و پیش از انقلاب هم با فعالیت‌های بسیار خود زمینه‌ساز انقلاب شده و در بیانیه خود به "هدایت سازمان یافته آرا" اشاره می‌کند، پیشنهاد می‌شود نخست روی "سلامت انتخابات" و "قانون انتخابات" بحث کارشناسی انجام دهیم و در نهایت درباره "نتایج انتخابات" نظر خود را بفرمایید که آیا این انتخابات معادلات نیروهای جامعه را تغییر داده است؟ آیا اصلاح طلبان در شناخت ویژگی‌های مردم

شهرت و مهر ۱۳۸۲

اندرازان

دکتر رجب زاده با گروهی از تحصیل کرده‌ها تحقیقی با عنوان "پیمایش" در سال ۱۳۸۲ انجام داد که نرخ گرایش به انجمن‌های اسلامی و سازمان‌های خیردولتی (NGO) را حدود ۲/۵ درصد و گرایش به بسیج را ۱۲/۷ درصد نشان می‌دهد.

اشکال کار این است که بسیج را در کنار NGO می‌گذارند و این "خطای فاحشی" است. در شرایطی که همه از بی‌آیه‌گی می‌نالند، افرادی که به بسیج می‌روند و صاحب آیه می‌شوند، با کسانی که در خیریه‌ها می‌روند و از جیب خود مایه می‌گذارند فرق دارند. در هر حال آیا نمی‌توانست این "پیمایش" ما را برای ارزیابی انتخابات کمک کند و ببینیم که تعداد بسیجی‌ها رو به افزایش اند؟

این ارقام چیزی را نشان نمی‌دهند. دقیق‌تر که توضیح دهم مسئله روشن می‌شود. چرا نظرسنجی در ایران جواب نمی‌دهد؟ گرچه در غرب افکار عمومی در حال تغییر است اما چون این تغییر، در یک بستر مشخص شکل می‌گیرد. می‌توان پیش‌بینی کرد این پدیده شکل گرفته، در آینده چه شکل جدیدی را به خود خواهد گرفت، اما در ایران بخصوص در این چندسال گذشته با آن‌که افکار عمومی بسیار متعال است اما شکل نسبتاً مشخصی به خود نگرفته است. بنابراین نمی‌توان فهمید چه واقعیتی وجود دارد و قادر به اندازه‌گیری آن واقعیت نیستیم. یکی از مسائل مهم اجتماعی این است که اگر واقعیتی وجود دارد آن را اندازه بگیرید، قد مرا

می‌توانید اندازه بگیرید، ولی دین‌داری مرا چطور؟ صرفاً با نماز می‌توان فهمید؟ جایی ممکن است با یک سوال معین، به جواب برسند و جای دیگر ممکن است سوالی دیگر به جواب برسد. ما باید سوال‌هایی را پیدا کنیم که شاخص فضای زندگی ما باشد. زمانی این سوال‌ها پیدا می‌شود که ذهنیت‌های جامعه تا حدی شکل یافته باشد. وقتی سیاست، موضوع گفتمان عمومی قرار نگرفته باشد، پدیده‌ای مانند خرداد ۷۶ اتفاق می‌افتد. در آن سال حاکمیت جمهوری اسلامی با تمام دستگاه‌های اطلاعاتی، امنیتی و مطبوعاتی خود از بدیهی‌ترین چیزی که در مملکت وجود داشت یعنی خواندن ذهن مردم عاجز و خائف ماند؛ چرا این‌گونه شد؟ اساساً اجازه این‌که منویات ذهن آزادانه ارائه شود، نه این‌که آنها نمی‌فهمیدند - وجود نداشت. اگر من اجازه ندهم که شما منویاتتان را - چه موافق و چه مخالف - نسبت به من نشان دهید، چگونه می‌توان فهمید که موضع شما نسبت به من چگونه است؟

مجان گونه که می‌دانید نظرسنجی علمی بر

دو نوع است؟ کمی و کیفی. در نظرسنجی کیفی کسانی که نظرسنجی را انجام می‌دهند آدم‌های باکیفیتی هستند که روی مدل‌گزينش شده چند ساعت یا چند روز وقت می‌گذارند.

پژوهش‌های کیفی نه تنها به شما عدد و رقم نمی‌دهند، بلکه کسی هم برای آن بودجه تخصصی نمی‌دهد و هزینه نمی‌کند. درحالی‌که برای پژوهش‌های کمی حاضرند بودجه بگذارند. از آنجا که موضوع پژوهش در ایران چندان دقیق نیست، برای پژوهش‌های کیفی نیز بودجه آنچنانی داده نمی‌شود. در پژوهش‌های کیفی به محقق اعتماد می‌کنند، به او پول می‌دهند و می‌گویند برو کار کن و او خودش می‌داند براساس برنامه‌ای که دارد طی مثلاً سه یا شش ماه چگونه کار کند. برای پژوهش‌های کیفی شاخص‌های اندازه‌گیری دقیقی وجود ندارد. شهروندان در ایران کنونی واقعیت‌های رفتاری خود را صرفاً پای صندوق پرور می‌دهند. بنابراین بخشی از علت جواب ندادن پژوهش کمی همین است. البته دلیل این را چیز دیگری هم می‌دانم و آن سیال شدن مفاهیم، بخصوص در دوران هشت ساله خاتمی است؛ ایشان مفاهیم را سیال کرده است. من و شما از ضبط صوت برداشت واحدی داریم. در حوزه علوم انسانی و اجتماعی، هدف این است که کلمات دقیق‌تر شوند، به طوری که وقتی می‌گوییم عدالت، همه کمابیش یک برداشت از آن داشته باشند یا تفاوت در برداشت کم شود. در این سه چهار سال اخیر جایگاه کلمات و اعتبار آنها از بین رفته است. به راحتی افراد ظالم از عدالت صحبت می‌کنند. در چنین فضایی کلمات، قدرت اندازه‌گیری ندارند. فعلاً اگر از مردم بپرسید مهم‌ترین مسئله شما چیست؟ خواهند گفت عدالت. اما شنوندگان منظور از عدالت را نمی‌فهمند و نمی‌دانند مصداق خارجی آن چیست؟

در این سال‌ها دموکراسی و مردم‌سالاری کیفیتی بود که به کمیت تبدیل شد و آرای مردم منحنی روشن و شفافی را ارائه کرد، آیا منظور شما این است که عدالت کیفیتی است که کمیت آن معلوم نیست؟

طرف از مردم‌سالاری صحبت می‌کنند ولی ذره‌ای به آن اعتقاد ندارد و شعار عدالت را کسانی می‌دهند که صریحاً از بی‌عدالتی دفاع می‌کنند. این نامعین شدن مفاهیم به نوبه خود وضعیتی به وجود می‌آورد که نمی‌تواند جامعه را اندازه‌گیری کند. البته

گرچه نظرسنجی‌ها جواب دقیق نمی‌دهد، ولی این طور هم نیست که بی‌ارتباط با واقعیت به دست آمده باشد که در صورت لزوم در جای خود به آنها اشاره خواهد شد. تخلفاتی در انتخابات به وجود آمد. یک وجه تخلفات "هدایت سازمان یافته آرا" است که

**بخش‌های دیگر نیز هستند که درکشان از آقای احمدی‌نژاد با دیگران تفاوت دارد. از نظر ما آقای احمدی‌نژاد بیشتر از آقای هاشمی لمد حکومت است، به طوری که خیلی حمایت‌ها از آقای هاشمی از موضع اپوزیسیون بود، اما مردم این مسائل را متوجه نمی‌شوند. مردم عادی سمبل حکومت را آقای هاشمی می‌دانند و هرکس را که در مقابل وی قرار داشته باشد مخالف حکومت قلمداد می‌کنند. یعنی تصویر احمدی‌نژاد و هاشمی میان نخبگان و جامعه کاملاً متضاد است، زیرا امور در ایران خیلی شفاف نبوده است**

شهرت مهر ۱۳۸۴

انداز ایران

آقای هاشمی به آن اشاره کرد. هدایت سازمان یافته می تواند به صورت حزب باشد، آن هم با بودجه مدنی و غیردولتی. حزبی که با همه بدبختی ۵۰۰ میلیون تومان برای انتخابات خرج کرده، در مقابل با گروهی که از انواع و اقسام رانت های دولتی استفاده می کند فرق دارد. اما این هدایت سازمان یافته بسیار عظیم از جیب ملت پرداخته شد و تخلف بزرگی بود. فعلاً کاری با تخلف سازمان یافته آنها ندارم. مسئولیت با کسانی است که پای خود را در انتخابات می گذارند و در عین حال که قابل پیش بینی بود، در توجیه شکست خود اعلام می کنند که این نوع تخلفات انجام شده است. اگر نمی دانستید که تخلف انجام می شود این اشکال وارد است که خام و ساده اندیش بوده اند که متوجه نشدید و اگر می دانستید پس چرا شرکت کردید؟ اصولاً زمانی باید وارد انتخابات بشویم که مطمئن باشیم ثقل نمی شود و اگر هم بشود بتوان آن را افشا کرد.

افشاگری و تضعیف مشروعهت نیز بخشی از استراتژی انتخاباتی است. مرحوم مصدق می گفت: در انتخابات شرکت می کنیم، یا پیروز می شویم یا در صورت سلامت انتخابات، وزن احتمالی خود را می سنجیم و در صورت عدم سلامت افشاگری می کنیم.

وقتی طرف رئیس جمهور شد، چه کاری می توانید انجام بدهید بویژه آن که مشروعیت رأی او در عمل هم مورد پذیرش سایر نامزدها قرار گرفت؟

ممکن است در مقطع کوتاهی از زمان نتوان کاری را کرد، ولی کسی که ۲۷ سال در قله نظام بوده و سه بار هدایت سازمان یافته آرا را مطرح کند، از نظر اجتماعی اهمیت زیادی دارد.

اگر نهضت آزادی و ملی - مذهبی ها در این حد اعتراض کنند پذیرفته است. اما اعتراض آشکار از سوی آقای هاشمی و جبهه مشارکت و آقایان دیگر، پذیرفتنی نیست، چون درون سیستم هستند و انتظار می رفت اعتراض آنها نتیجه عملی داشته باشد.

گفته می شود در انتخابات ۲ خرداد ۷۶ و ۱۸ خرداد ۸۰ هدایت سازمان یافته آرا وسعتی نداشت. بخش زیادی از اعضای همین سازمان های اثرگذار، مثلاً بیش از ۷۰٪ رأی دهندگان شهرک محلاتی به آقای خاتمی رأی دادند.

در سال ۷۶ تخلفات دیگری شد. در لرستان - اما چون دولت آقای خاتمی حاضر نشد به گیری کند، این کوتاهی خود منشأ تخلفات دیگر شد. اما در این دوره چون آرا به هم نزده یک بود تخلفات اثرگذار بود.

دسته ای دیگر از تخلفات هستند که آنها را

می توان در قالب آمار بررسی کرد اما یقینی نیست و بایستی با قرائن دیگر تأیید یا رد شود و آن این که آرای اضافی از واقعیت های انسانی و جمعیتی موجود به صندوق ریخته شود؛ مانند این است که کسی یا کسانی با بیش از یک شناسنامه رأی داده باشند، یا هزاران شناسنامه به میدان آمده باشد یا طرفی که شناسنامه می دهد به جای یک برگ رأی ۵ برگ رأی به او بدهند و در ته برگ رأی نیز چیزی نوشته نشود. مگر این که ته برگ ها را نگاه کنند یا این که برگه های رأی آماده به صندوق بریزند یا به لحاظ آماری دستکاری کنند. رأی آقای احمدی نژاد در دور اول به طور مشخص در تهران، اصفهان، قم، یزد، خراسان جنوبی و در برخی مناطق دیگر خیلی زیاد بود و افزایش آرای آقای احمدی نژاد با میزان افزایش آرای صندوق ها و حوزه ها تناسب داشت. مثلاً در مناطق جنوب شهر و حاشیه شهر مشاهده می شود که آرای آقای احمدی نژاد بالا بوده و ضمناً تعداد آرای صندوق ها هم که معرف مشارکت بیشتر است خیلی زیاد است بویژه نسبت به مناطقی که در این دوره در آن مناطق، رأی احمدی نژاد پایین بوده است. این پدیده، در معنا می تواند داشته باشد. غیر از این دو هم معنای دیگری ندارد. یک معنایش این است که آقای احمدی نژاد آدم های جدیدی را وارد میدان کرده است، یعنی کسانی که به میدان آمده اند که چهارسال گذشته اصلاً رأی نداده اند. فرض کنیم چهارسال پیش در محله الف ۵۰ درصد از واجدین شرایط شرکت کرده باشند و محله ب نیز ۵۰ درصد، اما اکنون در این دوره ۷۰ درصد در محله الف مشارکت داشته اند،

محله ای که آقای احمدی نژاد آرای بالایی دارد و در محله ب ۵۰ درصد یا کمتر شرکت کرده اند. این معنایش این است که آقای احمدی نژاد توانسته ۲۰ درصد از واجدین شرایط را به پای صندوق بکشاند که چهارسال قبل پای صندوق نبودند و این افراد جدید به آرای داده اند و آرای او را بالا برده اند.

در این دوره در اصفهان، بسیج دانش آموزی موفق شد دانش آموزان را پای صندوق رأی بکشاند که در گذشته چنین پدیده ای قابل مشاهده نبوده است.

نکته اساسی این است که این مسئله در مناطق فقیرنشین تهران مانند مناطق ۱۵ و ۱۴ و ۱۹ و ۲۰ یعنی محلات افسریه به سمت خاوران، یافت آباد، در واقع خط زهر خپهان شوش و زهر خپهان خاوران (البته نازی آباد، کمتر) آرای ایشان زیاد بود. پس باید گفت با اینها آدم های جدیدی را مانند اشناری که بیشتر نیازمندند - با شعارهای مساوات طلبانه - پای صندوق کشاندند، یا باید بگوییم که اینجا جاهایی است که آنها تشکیلات داشتند و آرای اضافی در صندوق ریختند که در این

**نتیجه این که اولاً رأی آقای احمدی نژاد توکیبی از جریان های مختلف است. ثانیاً انتخابات ایران را نمی توان آینه تمام نمای جریان های اجتماعی در نظر گرفت**

پنجم شهریور ۱۳۸۲

نورانی

حالت آدم جدیدی وجود ندارد، بلکه آرای اضافی وجود دارد، من نمی‌خواهم حالت اول را رد کنم، اما به دو دلیل معتقدم که این کار به سختی می‌تواند انجام شده باشد. دلیل نخست این که محاسباتی در تهران انجام شد که نشان داد این آرای جدید در دور دوم یعنی سوم تیر زیاد نشده است. یعنی اگر آنها توانسته باشند آدم‌های جدیدی را پای صندوق بیاورند صرفاً همان کسانی هستند که در دور اول آمدند. در حالی که اگر آنان می‌توانستند افراد جدیدی را با شعارهای مساوات طلبانه وارد میدان کنند، قطعاً این افزایش آرا باید در دور دوم که زمان بیشتر و زمینه مناسب‌تری - در تقابل با هاشمی - داشت بیشتر مشهود می‌شد. در دور اول نیز با توجه به این که در روز دوشنبه ۲۳ خرداد توسط دست‌اندرکاران کاندیدای مورد نظرشان تغییر یافت - و این چرخش را غافلگیری نامیدند - فوق‌العاده مشکل است که ما فکر کنیم در عرض دو یا سه روز امکان چنین بسیجی برای آوردن نیرو به پای صندوق وجود داشته باشد.

شما می‌فرمایید که در چنین فرصت کمی نمی‌توانستند نیروی قابل ملاحظه‌ای بسیج کنند. بنابراین همه آرای آقای لاریجانی و قالیباف را نیز نتوانستند در دور اول برای آقای احمدی نژاد پای صندوق بیاورند، بلکه بخشی از آنها فرصت یافتند دور دوم برای احمدی نژاد به پای صندوق رأی بیاورند.

مهم این نیست که تمام آن آرا منتقل شده باشد. مهم این است که آدم‌های جدیدی هم پیام احمدی نژاد را گرفته باشند و پای صندوق بیاورند. من کاری به این ندارم که آرای دیگران نیز برای احمدی نژاد آمد یا نه، اگر آقای احمدی نژاد پیامی داشت که موجب حضور بیشتر مردم پای صندوق‌ها می‌شد و اگر این پیام در دور اول جواب داده باشد، در دور دوم باید جواب بیشتری بگیرد. یک هفته هم وقت بود و راحت‌تر می‌توانسته این کار انجام شود. اگر فرض کنیم چنین اتفاقی افتاده باشد و آقای احمدی نژاد افراد جدیدی را پای صندوق آورده باشد که قبلاً پای صندوق نمی‌آمدند، در این صورت، به نظر من شکستی کم برای همین گروه تلقی می‌شود. زیرا اگر آرای آقای احمدی نژاد در دور اول حدود ۵/۵ میلیون نفر باشد محتاجش این است که حداقل حدوداً نصف این آرا متعلق به آدم‌های جدید است یعنی آدم‌هایی که در حوزه بسیج و سپاه قرار نمی‌گیرند، چرا که نیروهای تشکیلاتی در انتخابات گذشته مشارکت می‌کردند و آدم‌هایی هستند که جدیداً پای صندوق بیاورند. بنابراین آرای آقای احمدی نژاد در دور اول حدوداً ۵/۵ میلیون نفر است. نمی‌دانم آراها جدیدند یا اضافی به صندوق

ریخته شده‌اند. در صورت اضافی بودن تخلف است و اگر این آرا جدید باشند، یعنی در چهار سال قبل در انتخابات شرکت نداشته‌اند و در سال ۸۴ در انتخابات شرکت می‌کنند، یعنی از بسیج و سپاه تبعیت نمی‌کنند، بلکه از فقرای جامعه هستند و سهم آقایان از کل آرای بسیج و سپاه و خاتواده‌هایشان فقط کمتر از ۳ میلیون نفر است که یک شکست جدی تلقی می‌شود.

اگر صحبت از وظیفه تشکیلاتی است، این دسته در دومین انتخابات شورای شهر تهران خیلی کمتر شرکت کردند. یعنی نفر اول شورای شهر تهران نزدیک به چهار درصد از کل واجدین شرایط رأی را به خود اختصاص داد.

انتخابات شورای شهر، انتخاباتی جدی و ملی نیست که بتواند همه را بسیج کند.

اگرچه هواداران اصلاحات دچار انفعال بوده‌اند، ولی برای جناح مقابل، انتخابات شوراها خیلی جدی بود.

مهم این است که انتخابات امسال با سال ۷۶ و ۸۰ به لحاظ اهمیت فرق چندانی زیاده نگیرد. اگر می‌خواستند بیاورند هم سال ۷۶ می‌آمدند و هم ۸۰. اگر آن وقت نیامدند و حالا آمدند، نشان دهنده این است که اینها آن تپ‌هایی نیستند که حرف مسئولان را گوش می‌دهند و پای صندوق می‌روند، بلکه اینها به مخالف خود نگاه می‌کنند؛ اینها نتیجه می‌گیریم که کل نیروهای که می‌توانند بسیج بکنند، با همه هزینه‌هایی که می‌کنند در حدود دو تا سه میلیون نفر است. البته دو تا سه میلیون نفری که حق رأی دارند و پای کارند. مثلاً یک نفر از آنها خانواده‌اش هم با حرف او می‌آید و رأی می‌دهند، ولی پای کار نیستند. بنابراین اگر بپذیریم که اینها آدم‌های جدیدی پای صندوق آوردند، به یک معنا مشکل خواهیم داشت. چرا که اگر همه نیروهای تشکیلاتی‌شان را اگر با اعضای خانواده در نظر بگیریم، در حدود دو تا سه میلیون نفر می‌شوند. در همین صورت، باید بپذیریم که آرای اضافی به صندوق ریخته شده و حق آنها نبوده است.

به نظر می‌رسد حمله آمریکا به عراق به جنگ‌های فرقه‌ای شیعه - سنی انجامیده و این تأثیر منفی روی شهروندان ایرانی گذاشته است. آیا این پدیده می‌تواند بر افزایش آرای مردم اثر گذاشته باشد که انگوی مخالفت آمریکا را نمی‌خواهند. نکته دیگر انرژی اتمی است؛ مردم ما بعد از انقلاب خطری به این نزدیکی مشاهده نمی‌کرده‌اند، بنابراین در این باره حساس و گوش به زنگ بودند و نامزدهای انتخاباتی هم به دلیل همین حساسیت مردم پیرامون رابطه با آمریکا صحبت‌هایی کردند. به نظر

**کار اصلی این است که ببینیم در این چهار سال یا هشت سال گذشته چه خطاهایی صورت گرفته است؛ البته معنایش این نیست که خطاها را فهرست کنیم. نباید با مبنایی که همیشه خطا بود به ارزیابی خطاهای گذشته بپردازیم. فکر می‌کنم نتایج انتخابات - فارغ از این که چه کسی انتخاب شد - مثبت بود**

شهرتور مهر ۱۳۸۴  
دردان

من این حساسیت، مشارکت مردم را نیز به نهاله داشت. شما چیست؟ از سوی دیگر نیروهای سپاه و بسیج بر این ادعا هستند که توانسته اند ارتش عراق و حزب بعث را منحل کنند، مجاهدین خلق را در محاصره قرار دهند و صدام را اساقط کنند و این افتخار را نیز به خود اختصاص دهند. آیا احتمال دارد که جهت آرای مردم نیز به آن سمت رفته باشد؟

در این که تعداد قابل ملاحظه‌ای از آراء مربوط به خطر عراقیزه شدن ایران بود، تردیدی نیست. من کسانی را می‌شناسم که به سیستم اعتراض دارند و با آن مخالف‌اند، اما دوست ندارند وضعیت طوری شود که آمریکا به ایران حمله کند و لذا حتی اگر شده رأی سفید بدهند، می‌روند پای صندوق، چرا که فکر می‌کنند تحت شرایط حمله احتمالی آمریکا به ایران چیزهایی را از دست می‌دهند که نمی‌توان آنها را به آسانی بازتولید کرد. مسئله عراق از این حیث الگویی عینی است اما خواست رأی‌دهندگان به آقای احمدی‌نژاد را نمی‌توان در یک مقوله گنجانید، یعنی معتقد نیستم که اینها یک چیز را از آقای احمدی‌نژاد می‌خواستند. آرای ایشان ترکیبی از دو یا سه عنصر است: بخشی از آن کاملاً مذهبی و تشکیلاتی است به مانند نوع خاصی از مذهب؛ یعنی مذهب حکومتی....

امام برای اولین بار گفتند که ما دو نوع اسلام داریم، آقای خاتمی هم همین را می‌گفت. مهم این است که کدام اسلام در نظر باشد؟

منظور من هم اسلام حکومتی است، یعنی کسانی که هویت خودشان را در استمرار شکل خاصی از اسلام - اسلام حکومتی و رسمی - می‌بینند و منافع خود را نیز در گرو این اسلام می‌دانند.

اسلام حوزوی نیز به تازگی مرزبندی‌هایی با اسلام حکومتی یافته است. آقای مصباح گفتند: رهبری ترین حکومت، جمهوری اسلامی است و پیش‌خطبه‌های خود را ادامه ندهاند و یا از آنجا که دیدگاه‌های آیت‌الله خرازی و آیت‌الله صافی با این نظام نمی‌خواند، از آن کناره گرفتند. بدیهی است آرای اینها در شکل‌های مربوطه‌شان هم مهم بود.

بخش دیگر، فقرای جامعه‌اند که فکر می‌کنند فراموش شده‌اند. بخش‌های دیگر نیز هستند که درکشان از آقای احمدی‌نژاد با دیگران تفاوت دارد. از نظر ما آقای احمدی‌نژاد بیشتر از آقای هاشمی‌نماد حکومت است، به طوری که خیلی حمایت‌ها از آقای هاشمی از موضع اپوزیسیون بود، اما مردم این مسائل را متوجه نمی‌شوند. مردم عادی سبیل حکومت را

آقای هاشمی می‌دانند و هرکس را که در مقابل وی قرار داشته باشد مخالف حکومت قلمداد می‌کنند. یعنی تصویر احمدی‌نژاد و هاشمی میان نخبگان و جامعه کاملاً متضاد است، زیرا امور در ایران خیلی شفاف نبوده است.

یعنی احمدی‌نژاد نماد رژیم و حکومت است؟

از نظر ما آقای احمدی‌نژاد حاکم این حکومت است و آقای هاشمی شاید حتی جاهایی اشکال جدی می‌دهد اما بیان نکرده یا گاهی هم بیان کرده است اما حکومت از نظر توده مردم یعنی هاشمی و هرکس در مقابلش می‌ایستاد یعنی مخالف حکومت. پس یک دسته از رأی‌دهندگان به احمدی‌نژاد هم اینها هستند که می‌گویند چون ما با هاشمی - یا حکومت - مخالفیم، پس به احمدی‌نژاد رأی می‌دهیم. در یکسری از محافل حتی محافل نزدیک به اصلاح‌طلب نیز این‌گونه فکر می‌کردند. دسته کوچکی که البته نمی‌توان آنها را نادیده گرفت، تحلیلشان این است که ما به احمدی‌نژاد رأی بدیم تا مسئله ایران سریعاً و به‌طور کلی حل شود و استخوان لای زخم فایده‌ای ندارد.

البته به اعتقاد من تا کیسی مسئولیت نداشته باشد، پاسخگو هم نیست و مسئولانه هم برخورد نمی‌کند. یعنی وقتی دستشان از قسمت‌هایی از قدرت دور باشد غیرمسئولانه‌تر برخورد می‌کنند و وقتی خودشان قدرت را در دست گرفتند، ناچارند مسئولانه‌تر برخورد کنند و اگر نتوانند ناچارند کنار بروند. در موضع مسئولیت، بی‌تردید سعی می‌کنند رفتار و افعالشان را درست کنند. لذا از این زاویه من هم بدم نمی‌آید آقای احمدی‌نژاد بیايد. هر چند به لحاظ منافع شخصی حضور دیگران مطلوب‌تر بود. واقعا جای این سوال بود که این وضعیت تا کی می‌خواهد ادامه بیايد که کسی با ۲۲ میلیون رأی بگوید من تدارک‌ناهی هستم. مردم که به تدارک‌ناهی رأی نداده‌اند، نتیجه این‌که اولاً رأی آقای احمدی‌نژاد ترکیبی از جریان‌های مختلف است. ثانیاً انتخابات ایران را نمی‌توان آینه تمام‌نمای جریان‌های اجتماعی در نظر گرفت.

وقتی کسی برای خرید به بازار میوه می‌رود، اگر تنوع وجود داشته باشد نقش سلیقه جدی می‌شود و معلوم می‌شود که چه میوه‌ای را می‌پسندد، اما وقتی میوه‌ها محدود شوند و قیمت‌گذاری غیربازاری وجود داشته باشد، یعنی دستور بدهند قیمت میوه‌ها را متفاوت تعیین کنند به یکی مالیات ببندند و به دیگری نیندند اگر مردم میوه الف را بیشتر انتخاب کردند بدین مفهوم نیست که به آن علاقه بیشتری دارند، اولاً به این معناست که تنوع نبوده است. ثانیاً آنقدر در قیمت‌ها دستکاری کرده‌اند که خریدار در این وضعیت

به نظر من ویژگی بزرگندگی آرا

در این انتخابات

معرف موضوع مهمی نبود و

دلیل آن این نیست

که تیپ‌های مختلف با

گرایش‌های مختلف

وجود داشتند

جمهوری ۱۳۸۴

نژاد ایران



با هر نظر که در شرایط فنیست، مپوه الف را انتخاب کرده است. اگر شما شرایط را برای همه مساوی کنید، ممکن است کل نظام ترجیحات عوض شود.

به نظر من در شرایط کنونی بیشترین درصد اولویت جامعه دموکراسی است و فکر می‌کنند مسئله ایران را از خلال این موضوع می‌توان حل کرد. فرض کنید ۶۰ درصد مردم شرکت کرده‌اند، اگر زمینه مشارکت وجود داشت می‌توانست مانند انتخابات گذشته ۱۳۷۶ به ۸۵ درصد هم برسد، بنابراین در انتخابات اخیر ۲۰ الی ۲۵ درصد آگاهانه شرکت نکرده‌اند، این مقدار را نمی‌شود در مقوله‌های موجود گنجانند. بنابراین جاهگاهشان در بین کسانی است که مخالف وضع موجود هستند. در بین آنهایی که رأی دادند آقای هاشمی و معین وزن اجتماعی دموکراسی خواهان را نشان می‌دهد، یعنی کسانی که دموکراسی را در اولویت قرار می‌دهند و این طور نیست که مخالف عدالت و تساوی طلبی باشند. آنها بر این باورند که تا مسئله دموکراسی حل نشود، نمی‌توان مسئله عدالت را به نحو صحیح حل کرد. بنابراین رأی آنان را هم که اضافه کنیم بیش از ۶۰ درصد مردم می‌شود. مشکل تجمیع این نیروها آن است که از رهبری دایمانه‌ای برخوردار باشد. بقیه ۴۰ درصد هم الزاماً با آن ۶۰ درصدی که اولویتش دموکراسی است مخالف نیستند، چرا که ترکیب آنان یکدست نیست. بنابراین به اعتقاد من رأی موجود معرف و

آینه تمام نملی جامعه نیست، بخصوص آرای دور دوم، آقای هاشمی از وضع موجود دفاع می‌کرد اما آقای احمدی نژاد گرچه می‌خواست به ۲۵ سال قبل برگردد، ولی عملاً آنچه می‌گفت تغییر وضع موجود بود و این بود که رأی آورد. من شخصاً نتیجه انتخابات را به لحاظ جامعه‌شناسی ناامید کننده نمی‌بینم. آنچه ناامیدکننده است نتیجه انتخابات نیست، با جابه جایی آرای کاندیداها ممکن بود نتایج فرق کند ولی واقعیت جامعه ما فرق نمی‌کند.

کار اصلی این است که ببینیم در این چهار سال یا هشت سال گذشته چه خطاهایی صورت گرفته است؛ البته معنایش این نیست که خطاها را فهرست کنیم. نباید با مبتایی که منشأ خطا بود به ارزیابی خطاهای گذشته پردازیم. فکر می‌کنم نتایج انتخابات - فارغ از این که چه کسی انتخاب شد - مثبت بود.

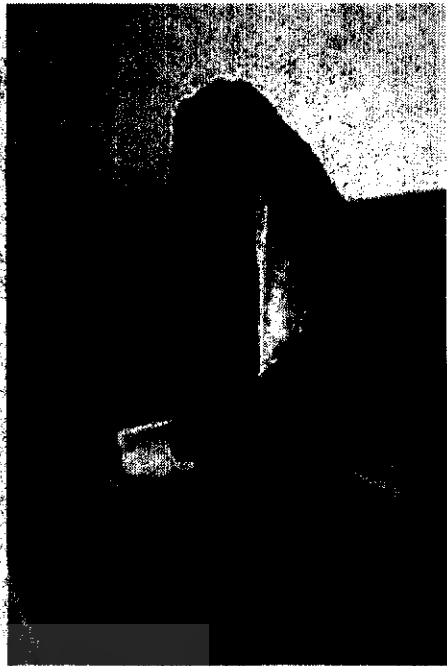
البته اولویت دادن به دموکراسی به معنای فراموشی اقتصاد نیست، بلکه اتفاقاً برای اهمیت دادن به اقتصاد است؛ امری که از طرف دوستان اصلاحات فراموش شد. اگر وضع اقتصادی کشورهای غربی خوب شده به این دلیل است که آنها طعم دموکراسی را چشیده‌اند. دموکراسی باعث می‌شود که فساد در اقتصاد کمتر باشد، اگر وزیری کوچکترین خلافتی داشته باشد، باید مجازات شود. صرفاً دموکراسی این نیست که کسی بتواند فقط آزادانه حرف بزند. بلکه نتیجه آن این است که آدم‌های با صلاحیت ارتقا پیدا کرده و به دنبال آن رونق اقتصادی نیز امکان پذیر

**اگر کشوری داشتیم که این تفوق آرا به ساختار اجتماعی مرتب می‌شد، باید برای دور دوم، گفت وگوها و مذاکرات زیادی از طرف صاحبان آرای دور اول که حذف شده‌اند انجام می‌گرفت که این آرا چگونه یک کاسه شود و به نفع یک نفر به صندوق‌ها ریخته شود**

شهر روز دهم ۱۳۸۲

آقای ایران

۲۹



آرا به ساختار اجتماعی مرتبط می‌شد، باید برای دور دوم، گفت‌وگوها و مذاکرات زیادی از طرف صاحبان آرای دور اول که جدا شده‌اند انجام می‌گرفت که این آرا چگونه یک کاسه شود و به نفع یک نفر به صندوق‌ها ریخته شود. برای نمونه آقای کروبی دو روز دوم چندان صاحب آرای خود نبود که بنشیند و گفت‌وگویی انجام دهد که آرای خود را به کسی دیگر منتقل کند. به یک معنا کاندیداها صاحب آرای خود نبودند و این آرا را می‌توان سرگردان نامید.

پیشتر گفتید تعداد آرای هاشمی از کسبه و طرفداران رونق اقتصادی و دموکراسی خواهان مشخص بود و به یک معنا ایشان صاحب آرای خود بود.

شما فرض کنید آقای هاشمی به دور دوم نمی‌آید، سوال اینجاست که اگر بخواهد با آن دوفتری که به دور دوم آمده‌اند گفت‌وگویی داشته باشد و در پی این مذاکرات آرای وی به یکی از این دو منتقل شود. به نظر من چنین کاری را نمی‌توانست انجام دهد. بنابراین پراکندگی آرا الزاماً به معنای پراکندگی در ساختار اجتماعی نیست. اگر دو چهره قوی در دو طرف طیف بودند، خیلی راحت امکان داشت که این دو چهره همه آرا را به خود جذب کنند و بقیه کنار زده شوند چنانچه در انتخابات سال ۸۰ دیدیم که چنین شد. در آن دور چون چهره‌ای قوی مثل خاتمی وجود داشت، با دو چهره دیگر مانند احمد توکلی و شمشانی مجموعاً درصد آرا را به خود اختصاص دادند و هشت نفر دیگر فقط ۵ درصد آرا را کسب کردند. اینها هیچ‌کدام معرف تکثر در گرایش نیستند. همین امروز اگر انتخابات تکرار شود و چند آدم جدید هم نامزد شوند به راحتی ممکن است ضمن حفظ موضع کلان خود آرایشان روی دوفتر متمرکز شود نه روی ۶ یا ۷ نفر، در حالی که نظیر این واقعه را در انتخابات فرانسه نمی‌بینیم. سهم و نفوذ احزاب سوسیالیست، گلیست، دست راستی‌ها، افراطی‌ها و کمونیست‌ها تقریباً مشخص است و در صورتی که به دور دوم بروند، احزاب حذف شده دستور می‌دهند که آرایشان در دور دوم به حساب کدام نامزد واریز شود. بنابراین در اینجا تفرق آرا دلیلی بر تکثر گرایش‌های اجتماعی نیست.

گفته می‌شود آمار زیر خط فقر ۴۰ درصد است. اساتید دانشگاهی که مشاور آقای کروبی بودند به این موضوع توجه داشتند. همچنین خود آقای کروبی در اثر مسافرت‌های زیاد با پدنه فقیر جامعه از نزدیک روبه‌رو شد و شعار ماهیانه ۵۰ هزار تومان را برای هر شهروند مطرح کرد. برخی مدهی هستند که آرای مردم برای بهبود وضعیت خودشان و به یک معنا رأی به عدالت بود. آیا تشخیص مردم در مصداق عدالت نیز درست بود؟ آیا پیروز انتخابات می‌تواند حامل عدالت باشد؟

متأسفانه راه‌حل به یک مشکل تبدیل شد و سعی نکردند از این مرحله عبور کرده و به راه‌حل برسند. رفتی از ظلم و تعدی علیه مردم دفاع

شود. آقای آمارتیا سن (محقق هندی و برنده جایزه نوبل) در کتاب خود که با نام توسعه به مثابه آزادی ترجمه شده است، می‌گوید: "هندوستان کشوری است فقیر ولی هیچ‌وقت در آن قحطی دیده نمی‌شود... در کشورهای دموکراتیک قحطی دیده نخواهد شد، اما در کشورهای آفریقایی سالانه صدها هزار نفر از قحطی می‌میرند." سرانجام دموکراسی شغل بیشتر، نان بیشتر، درآمد بیشتر، فساد کمتر و ارتقای انسان‌های شایسته است که برای مردم ملموس می‌باشد. عزت نفس مردم در نظام‌های دموکراتیک افزایش می‌یابد، آنگاه خواهان مراتب بالاتری از آزادی خواهند شد اما متأسفانه در این ۸ سال به این استدلال‌ها توجه کافی نشده است. وقتی مشکل مردم را می‌پرسیم، همه می‌گویند مشکل اقتصادی است. ما هم در خریدهای روزمره خود این را می‌گوییم و این که تا پارتی نداشته باشیم کارمان پیش نمی‌رود، بله فقر و فساد و تبعیض وجود دارد اما راه‌حل آن چیست؟

آیا می‌توان با توجه به نزدیک بودن آرا در دوره اول ویژگی ائتلاف نیروها یا ویژگی جبهه‌ای بودن ایران را مطرح کرد؟

به نظر من ویژگی پراکندگی آرا در این انتخابات معرف موضوع مهمی نبود و دلیل آن این نیست که تیپ‌های مختلف با گرایش‌های مختلف وجود داشتند اگر چنین بود، شما به راحتی و با این سرعت نمی‌توانستید دور دوم آرا را روی یک نفر جمع کنید. اگر کشوری داشتیم که این تفرق

### معتقدم تا مردم سالاری

لهادینه نشود.

نظام ثبات پیدا نمی‌کند و

تا وقتی ثبات نداشته باشیم،

هیچ برنامه اقتصادی به

بار نمی‌نشیند.

شهرت و دور مهر ۱۳۸۳

لاریان



شود، چگونه می توان انتظار عدالت داشت.

ررزنامه مشارکت در آخرین شماره خود سرمقاله ای به نام راست وحشی نوشت که فردای آن روز، هم صبح امروز توقیف شد و هم مشارکت. مشارکت شعار راست وحشی و مافیای ثروت و قدرت را بر سر زبان ها انداخت و هزینه آن را نیز پرداخت ولی پیگیر آن نبود، اما آقای احمدی نژاد به مافیای ثروت و قدرت در این انتخابات اشاره کرد و حتی گفت از پله های ثروت به قله های قدرت می رسند. پریش اینجاست که چرا این شعار اصلاح طلبانه که جرم تلقی می شد بلندگویی دیگری پیدا کرد؟

در ایران پله های ثروت به قله های قدرت وابسته است و کسی نمی تواند از پله های ثروت به قله های قدرت برسد. برای این که پله های ثروت را خود قدرت درست کرده و هر وقت بخواهد آن پله ها را به کناری می اندازد. در ایران ثروتمندان به دست بوسی قدرتمندان می روند بنابراین نمی توان علیه پله های ثروت شعار داد و به نفع قله های قدرت حرف زد.

در ایران نماد ثروت هرم درآمد نفت است. در آمریکا این موسسه های اقتصادی و ثروتمندان هستند که قاعده قدرت اند و رئیس جمهور را هدایت می کنند.

دوباره این که مردم اشتباه کردند یا نه، باید گفت که چه توقمی باید از مردم زیر خط فقر داشته باشیم که وقتی نامزدی خاتمه ساده اش را نشان می دهد جذب نشوند. چه دلیلی دارد که مردم را محکوم کنیم وقتی ساده زمستی یکی از معیارهای عدالت است.

هم اکنون اولویت من با آزادی و مردم سالاری است، نه به این دلیل که آزادی را برای آزاد بودن خودم می خواهم بلکه معتقدم تا مردم سالاری نهادینه نشود، نظام ثبات پیدا نمی کند و تا وقتی ثبات نداشته باشیم، هیچ برنامه اقتصادی به بار نمی نشیند. بارها نوشته ام که ممکن است مسئله و دغدغه مردم اقتصادی نباشد ولی

چرا می گوئیم دموکراسی؟ برای این که مقدمه لازم برای توسعه اقتصادی مستمر، دموکراسی است، اگر ثابت می شد که با استبداد می توان اقتصاد مردم را تأمین کرد، من آن را می پذیرفتم و در این صورت دیگر استبداد نمی شد. واقعیت این است که سیاستور ما دستشان به دهنشان می رسد و گرسنه نمی خوابند

ولی بسیاری از مردم زیر خط فقر بوده و گرسنه می خوابند. وقتی بچه هایشان می بین می شوند، نمی دانند چه کنند یا حتی بسیاری از مردم نمی گذارند بچه هایشان درس بخوانند بلکه باید کار کنند. در جامعه ای که سالی ۲۵۰۳۰ میلیارد دلار درآمد نفت داشته است، بیستم هر نفر سالانه ۵۰۰ دلار می شود و برای یک خانواده ۴ نفره ۲۰۰۰ دلار. بنابراین چرا باید منتظر گرسنه وجود داشته باشد؟ چه

دلیلی دارد که وقتی نامزدی این شعار را می دهد او را محکوم کنیم. کسی که گرسنه باشد، جذب مقدار کمتر از آن هم می شود. کسی که گرسنه است و شغل هم ندارد، چرا نباید این شعار را بپذیرد؟

در آمریکا هم ثروت محکوم نیست. وقتی از مهندسی پالایشگاه بپرسید به چه کسی رأی می دهید، خواهد گفت من از رئیس کمپانی نفت می پرسم، چرا که خدا به او لطف کرده و مدیریت داده و ایجاد اشتغال کرده و...

بیل گیتس، ثروتمند آمریکایی، مگر شخصاً چقدر هزینه روزانه

دارد، اما هزاران نفر در زیر مجموعه اش مشغول کارند و صد برابر ثروتش در آمریکا تولید ثروت و کار کرده است.

رئیس قبیله هم در ایران برای افراد قبیله کار ایجاد می کند. رئیس قبیله انتصابی است.

رئیس کمپانی نفت هم کارکنان را گزینش کرده و حقوق می دهد. انسان ها در رأی دادن باید موضع مستقل داشته باشند، چه عضو قبیله باشند، چه کارمند کمپانی نفتی.

فرقش این است که در آمریکا اگر علیه ثروت حرفی بزنی، می توانی به قدرت برسی، اما در ایران وقتی در حاق قدرت هستی نمی توانی علیه ثروت حرف بزنی، چون در ایران ثروت، برخاسته از قدرت است. هویت ذاتی و مستقلی ندارد. در آمریکا قدرت وابسته به ثروت است و در ایران برعکس است.

گفته می شود برخی اصلاح طلبان در خط محافظه کاران افتادند، به همین دلیل رأی کافی نیاوردند.

من به لحاظ بینشی نظری ندارم، اما می توان گفت به لحاظ روشی همان طور است که شما گفتید. یک مثال ساده می زنم؛ کاری که در دور دوم انجام شد بسیار زشت بود. من به نتیجه انتخابات کاری ندارم، در اصل انتخابات، یک بازی باخته بود. شما ممکن است زمانی به دیدن یک بازی بروید و تیم ببازد، ولی شما خوشحال بیرون می آید، اما گاهی حتی نتیجه بازی را می بریم اما اصل بازی را باخته ایم، یعنی اتفاقاتی در بازی افتاده که خوشایند شما نبوده است. بدترین شکل آن این است که هم

بازی را ببازیم و هم نتیجه را. اتفاقی که در دور دوم اتفاق افتاده نبود. تبلیغاتی که به نفع آقای هاشمی و علیه آقای احمدی نژاد شد، جای توجیه ندارد. اینها نیز همان شیوه برخورد طرف مقابل را انتخاب کردند و در مقابل این حوادث سکوت نکردند. من معتقدم اصلاح طلبان در دور دوم اصل بازی را باختند و به نتیجه کاری ندارم، گرچه آن را هم باختند.

جوانانی هم بودند که چند دوره رأی نداده بودند، ولی وقتی نتایج دور اول مشخص شد، احساس پشیمانی می کردند و خود را مسئول می دانستند و بدون ارتباط با هم، به هاشمی رأی دادند.

کسانی که قصد داشتند یک شیوه از کسی قهرمان آزادی بسازند و می گویند صدای پای فاشیسم می آید، اگر به تحلیلشان اعتقاد دارند، باید از ایران بروند، فاشیسم که تعریف بردار نیست. ولی اگر برای جذب رأی برای کاندیدای خودشان گفتند، این یک معضل است. این رفتار روی یک جوان عادی هم تأثیر منفی می گذارد.

خیلی از محافل غیر سیاسی هم به خاطر احساس زبان ناشی از شرکت نکردن در دوره های پیشین، به هاشمی رأی دادند. به نظر من بیشتر آرای اضافی هاشمی در دور دوم، آرای خودانگیخته و بدون ارتباط بود و این نوع تقصیر در کوتاه مدت مهم است.

این جنبش دو یا سه روزه، دو سه روزه هم می خوابد. ما تا کسی باید به این گونه بسیج های کوتاه مدت بیندیشیم. این خیزش جهت معکوس پیدا کرده یعنی چهار سال پیش جدی تر بود و استفاده نشد و افول کرد. □